

صحرا اسدالهی:

«خروج» یک نمایش آبرومند و شریف است

شاید مخاطب بیشتر شما را از سریال و فیلم‌هایی که بازی کرده‌اید بشناسد کمی از این وجه تئاتریتان بگویید. من شاگرد استاد سمندر یان بودم و اساساً در ابتدا کلاس‌های تئاتر را گذراندم و کارم را از تئاتر شروع کردم و بعد در سوره کارگردانی سیستم خواندم. در این مدت تئاترهای صحنه‌ای خیلی زیادی داشتم، چند بار کاندید دریافت جایزه بازیگری شدم و چندین تجربه موفق و ناموفق در تئاتر داشتم.

تجربه همکاری با مرتضی فروزان فر چگونه بود؟

حقیقتش من اصلاً ایشان را نمی‌شناختم و از طریق یکی از دوستان مان فیلم کوتاه مرادیده بودند و برای این نقش با من تماس گرفتند. آنقدر کار به شکل گروهی و تیم‌ورک است و آنقدر همه منعطف هستند، بخصوص خود آقای فروزان فر که در راستای بهتر شدن اثر منعطف هستند و تعامل می‌کنند که برای من شخصاً خیلی همکاری خوبی بود.

تمرینات کار چقدر طول کشید و شما چه زمانی به گروه ملحق شدید؟

تمرینات کار حدود ۲۰ جلسه طول کشید و من دیرتر از باقی اعضا و قبل از مرحله بازیابی به گروه اضافه شدم.

جدیداً با این مسئله زیاد برخورد می‌کنیم که بازیگران خیلی دیر هنگام به گروه اضافه شده‌اند و آن تایم طولانی که معمولاً برای تمرین‌های تئاتر در نظر گرفته می‌شود به خاطر شرایط و محدودیت‌های گروه اجرایی دیگر رعایت نمی‌شود. آیا این مسئله به آثار آسیب می‌زند؟

بله این مسئله به تئاتر آسیب می‌زند چرا که اساساً ماهیت تئاتر یعنی تمرین و وقتی تمرین کم است حتماً یک بخش‌هایی از کار شکل نمی‌گیرد. ولی در این نمایش ما همه تلاش مان این بود که در این بازه زمانی کوتاه خودمان را برسانیم.

آیا این نقش را از جهاتی به خود نزدیک احساس می‌کردید و یا مایه آزار بیرونی برای این نقش در نظر داشتید؟

بله هر دوی این موارد بود. ما زنان تنهای زیادی در جهان داریم که به سختی زندگی کرده و تلاش می‌کنند با این تنهایی کنار بیایند، تنهایی که هر کس به علتی درگیر آن شده است. به دلایل زیادی این کاراکتر منطبق بر خود من است و سارا واقعاً نقشی است که دوستش دارم.

کانسپت این تئاتر مبتنی بر تنهایی است اینکه این زن همسرش را در زلزله یا در حادثه‌ای از دست داده باشد و یا اینکه ممکن است صرفاً همسرش او را ترک کرده باشد و شکل‌های دیگری که داستان می‌تواند داشته باشد، در کانسپت آنقدر تأثیری ندارد. حداقل در آن لحظه که من این نقش را بازی می‌کنم به این مسئله فکر نمی‌کنم و آنچه که بر من غالب است تنهایی این زن است.

باز خوردی که تا این لحظه از مخاطب دریافت کردید چگونه بود؟

فکر می‌کنم تقریباً مخاطبی نداشتم که کار ما را دوست نداشته باشد. طبیعی است که تعدادی از مخاطبان ارتباط بیشتری با کار بگیرند و تعدادی کمتر ارتباط برقرار کنند و یا کار را کمتر دوست داشته باشند اما باز خوردی که دلالت بر ضعف کار داشته باشد را اصلاً دریافت نکردیم. من فکر می‌کنم که این نمایش در چهارچوب یک سری از استانداردها بوده و قابلیت اینکه به اثر بهتری تبدیل شود را نیز دارد اما در مجموع می‌توانم بگویم که «خروج» یک نمایش آبرومند و شریف است. به هر حال هر تئاتری با یک سری محدودیت‌ها در زمینه بودجه و زمان مواجه است که ممکن است باعث شود به آن نقطه ایده‌آلی که مد نظر است نرسد. شخصاً بسیار ایده‌آل‌گرا هستم و به نظرم حتی اگر یک کار به نقطه ۱۰۰ خود رسیده باشد باز هم می‌تواند بهتر شود.

پیشنهاد شدن یک سری نقش‌های تکراری به بازیگران یکی از شکایات‌های همیشگی آنهاست. تجربه شما در این زمینه چگونه بوده است؟

با احترام بسیار زیاد به ژانر کم‌دی که به نظرم از نوع درست آن بسیار هم کار سختی است، یک مدت طولانی مدام و پشت سر هم به من نقش‌های کم‌دی پیشنهاد می‌شد. من از آن فاصله گرفتم و در تلاش هستم که نقش‌های دیگری را بازی کنم. متأسفانه اساساً حرفه ما اینگونه است که کارگردانان برای اینکه راحت‌تر باشند سراغ بازیگری می‌روند که امتحانش را در آن نقش پس داده است و من هم این اشتباه را در زندگی کاری‌ام انجام دادم و خودم را در چند نقش تکرار کردم و نسبت به آن احساس پشیمانی دارم ولی مدتی است که به شدت تلاش می‌کنم تا نقش‌های کاملاً متفاوتی را اجرا کنم.

مرتضی فروزان فر:

دوست دارم همواره اثری درخور بسازم

نویسنده نمایشنامه هستی‌داز شکل‌گیری ایده بگوید. ایده این نمایشنامه از در اتاق یکی از دوستانم که بسته نمی‌شد شکل گرفت. یعنی ما مدام در را می‌بستیم دوباره می‌نشستیم که صحبت کنیم و در باز می‌شد و این به خاطر مشکلی بود که در مغزی در وجود داشت و باعث می‌شد در جفت نشود. همین مسئله باعث شد ما مجبور شویم چندین بار این کار را تکرار کنیم و در نهایت هر بار بی‌نتیجه بود.

این موقعیت در ابتدا برای شما یک موقعیت کمیگ بود یا وحشتناک؟

موقعیت کمیگی بود چون فاصله‌ای که ما از در داشتیم نسبتاً زیاد بود و هر بار که سر جایمان بر می‌گشتیم دوباره مجبور می‌شدیم برای بستن در برویم مسئولیت را به گردن شخص دیگری می‌انداختیم و این مسئله وضعیت و موقعیت کمیگی ایجاد کرده بود. اما ذهنیت من نسبت به آن موقعیت و درمی که بسته نمی‌شد کم‌کم با این سمت رفت که اگر آن خانه در جایی باشد که هیچ آدمی نیست ولو اینکه امن‌ترین نقطه زمین هم باشد نیازی به در خواهد داشت؟ و اگر نیاز دارد و با توجه به امنیت منطقه آیا انسان می‌تواند با وجود دری که بسته نمی‌شود احساس امنیت کند؟! آیا فکر نخواهد کرد که هر لحظه ممکن است کسی وارد آن خانه شود؟! یعنی می‌خواستیم ببینیم که محیط امن خانه یک انسان مخصوصاً یک زوج چقدر به آن در و محیطش که بعدها آن را به وجود یک آدم گسترش دادیم، بستگی دارد.

چرا قالبی که برای نمایش انتخاب کرده‌اید ترکیبی از فضاهای واقعگرایانه و ذهنی است همین طور از حرکات فرم مفهومی بهره گرفته‌اید؟

از آنجایی که عاشق آثار گروتوفسکی هستم بسیاری از آثار ایشان را می‌بینم و مقاله‌ها و کتاب‌هایی از ایشان و آثارشان که حال در ایران چاپ شده‌اند یا نه را مطالعه می‌کنم. همواره دوست دارم که در نمایش‌هایم فرم‌ها و الگو‌هایی که تا حدی از فضای اصلی نمایش اصلی فراتر می‌روند را مورد استفاده قرار بدهم اما در حد و چهارچوبی که کارگردانی آن اثر می‌طلبد. این فرم‌ها به این علت گذاشته شده است که وقتی بازیگر می‌خواهد در سکوت بازی کند آن فضایی که خلق شده یعنی آن فضای سورئال که از فضای رئال و داستان روایت‌گونه‌ای بیرون می‌زند را با بدنش و در سکوت نشان دهد. مثلاً فرمی که دختر وقتی پسر از خانه نمایشی‌شان بیرون می‌رود انجام می‌دهد به این علت است که می‌خواهیم تماشاگر دچار یک تعلیقی شود که مشکل دختر اساساً چیست؟ اینکه کدام یک از این دو مرده‌اند و کدام یک زنده! تعلیق دیگری که در نمایش ایجاد کرده‌ایم این بود که سه کاراکتر املاکی، پرستار و پلیس را یک بازیگر بازی می‌کند چند وقت پیش دلنویس‌های نوشته‌هایم بودم و در ذهنم اینگونه مجسم کردم که یک عاشق تمام افراد دیگر غیر از معشوقش را به یک شکل می‌بیند به همین علت نیز همه کاراکترهای فرعی را که در ذهن دختر بودند یک شکل در نظر گرفتم و به این ترتیب آنها را با یک بازیگر می‌شد به هر سه کاراکتر جان بخشید. اساساً برای دختر اصلاً شکل ظاهری افراد فرعی زندگی‌اش اهمیتی ندارد و او یک شکل را انتخاب کرده و همه را به همان شکل می‌بیند و تنها کسی که متفاوت دیده می‌شود مرد، همسر یا همان علی است که دختر در لحظه‌های مختلف نمایش او را گم می‌کند و در جستجوی اوست. این نقطه سیال ذهن بازیگر دختر است که من خواستم خیلی سورئال نشود و از همان ابتدا مخاطب وارد فضایی نشود که فانتزی و سورئال است بلکه می‌خواستم کم‌کم مخاطب را از یک فضای رئال به یک فضای غیر رئال بکشانیم.

تئاتر برای شما چطور شروع شده است؟

من خود را بچه تئاتر می‌دانم چرا که تقریباً ۱۰ سال است که در تئاتر می‌آموزم و روزی بهتر شدن کار، دیدم و جهان‌بینی خودم کار می‌کنم و فکر می‌کنم راه‌روای در پیش دارم. خودم را به این علت بچه تئاتر می‌دانم و خواهم دانست که انرژی و حس و حالی که از تئاتر می‌گیرم در ابتدا و بیش از همه برای خودم مانند یک تراپی است. در دنیایی که کمی از روح و پرداخت به خودمان دور شده‌ایم، تئاتر بدون اغراق و شعار زدگی بسیار به من کمک می‌کند و خیلی دوستش دارم چرا که تنها چیزی است که روحم را بهبود می‌بخشد و دوست دارم هر بار که تئاتری می‌سازم اثری درخور برای جامعه هنری و مخاطبان باشد.

در نمایش «خروج» با چه تجربه جدیدی روبرو بودید؟

من تاکنون ۶ کار ساخته‌ام که سه کارامی توانم حرفه‌ای بدانم و این سه اثر زمان زیادی روی صحنه ماندند و اجراهای متعددی داشتند و موضوع، مبحث و کانسپت هر سه اثر تنهایی بوده است.

چه کار اول که کلاسیک بود و متنش را خودم نوشته بودم، کار دوم «کانال» که به تنهایی انسان‌ها می‌پرداخت و چه «خروج» که به تنهایی یک زوج می‌پردازد. دنیای بیرون در و بیرون آن خانه که خروج است دنیای مرده‌هاست. در صحنه‌های پایانی می‌بینیم علی، مرد یا همان همسر با فریاد از زن - سارامی خواهد که از خانه خارج شود. یعنی آنقدر خودخواه شده که می‌خواهد برای بودن با سارا او بمیرد و سارا هم به همین شکل است خودخواهی او باعث می‌شود تلاش کند تا روح علی را برای خودش نگه دارد و ریشه این خودخواهی میل به تنهایی است.

در پایان نمایش اهورا ایمان یک قطعه موسیقی اجرایی کند ایده این حرکت چگونه به ذهن‌تان رسید؟

ما اهورا ایمان را در واقع همان پسر نمایش در نظر گرفتیم که گویی سال‌ها گذشته و روحش پیر شده و آن قطعه شعری که در پایان خوانده می‌شود نیز ترانه‌ای است که برای دل خودش می‌خواند. زمانی که در دوره خدمت سرباز بودم این موقعیت را تجربه کردم که در تنهایی، انسان برای دل خودش می‌خواند. این بخش از اجرای ما نیز به همین مسئله برمی‌گردد. احساس کردم این کاراکتر دیگر کاری جز اینکه برای خودش بخواند ندارد.

در قسمت‌هایی از نمایش از لایه اولیه داستان که یک داستان عاشقانه است عبور می‌کنیم و میزان سن‌های مفهومی و حرکت محور در یک ترکیب مفهومی با صحنه‌های رئال شکل می‌گیرند. از شکل‌گیری این حرکات و این صحنه‌ها بگویید.

بله مثلاً صحنه‌ای که مرد چند لباس روی هم پوشیده و شروع به در آوردن آنها می‌کند نمادی از وداع او با فصل‌های مختلف زندگی‌اش در نظر گرفتم. در این نمایش مهم نیست که کدام کاراکتر مرده و کدام یک زنده است مهم این است که هر دو تلاش می‌کنند تا خودشان را از تنهایی نجات دهند چرا که هر دو به یکدیگر وابسته هستند. در ابتدا به نظر می‌آید که این دختر است که وابستگی‌اش بیشتر است اما زمانی که پسر از خانه خارج می‌شود، می‌بینیم که فریاد می‌زند و خواهان ملحق شدن دختر به خود است. من تئاتر را از رقص آغاز کردم و پیش از اینکه وارد دانشگاه شوم بهتر است بگویم پیش از آنکه dancer باشم یک mover بودم که مسلماً این پیشینه در طراحی حرکات این نمایش بی‌تأثیر نبود.

با توجه به هزینه‌های فعلی نمایش وضعیت گروه‌های جوان مثل خودتان چگونه است؟ آیا می‌توانند راحت به تولید یک اثر هنری بپردازند؟

نه واقعاً خیلی سخت شده است. مثلاً خود من در حال حاضر طرح دیگری دارم ولی تا وقتی که سرمایه مورد نیازش نباشد این طرح محکوم است به اینکه در کشو خاک بخورد. به نظر من وقتی در فضای هنری مخصوصاً تئاتر نمی‌توان بر آورد مالی دقیقی داشت و یا از آن سرمایه‌ای کسب کرد کسی سرمایه‌گذاری نمی‌کند به خصوص اگر دید تجاری به آن داشته باشد، بنابراین هر کسی به سمت سرمایه‌گذاری در تئاتر نمی‌آید متأسفانه این روزها نیز بسیار باب شده است که از رپر‌ها، خواننده‌های معروف یا بلاگرها برای فروش آثار استفاده می‌کنند و این نمایش ما بیشتر به سمت تجارت کشیده شده‌اند. مثلاً برای این نمایش ما می‌توانستیم خواننده‌های دیگری نیز دعوت کنیم ولی من از این جهت آقای اهورا ایمان را انتخاب کردم که شعرهایش را دوست دارم و زمانی که با ایشان صحبت کردم دیدم که چقدر انسان عاشق، آرام و صبوری است. من به هیچ عنوان دنبال این نبودم که با این مسئله بخوام فروشی برای نمایش ایجاد کنم و این انتخاب به این علت بود که صدای ایشان به شدت روی خود من تأثیر گذاشت و بیش از صدایشان، وجودشان، اشعار، متن و سبک زندگی‌شان را دوست داشتم و تصمیم گرفتم در این فضا کنارم باشند چون حال خوبی به خود من و به نمایشم تزریق می‌کنند. امروز وقتی برای دیدن نمایشی می‌رویم، می‌بینیم بازیگرانی که در سش را خوانده و زحمتش را کشیده‌اند کنار گذاشته شده‌اند و کسانی که بهتر است بگویم پیچ خوبی دارند روی صحنه تئاتر هستند و این خیلی آزاردهنده است.

سخن پایانی

در این روزگار و با این فشار اقتصادی، تورم و فشار ذهنی که بر افراد حاکم است کمی سخت است که مخاطب را به تئاتر دعوت کنیم. هر چند که نمایش ما فضای سرگرم‌کننده نیز دارد اما تم اصلی آن درام است ولی روای وضع اقتصادی این آشفتگی ذهنی و آرام و قرار نداشتن افراد است که باعث می‌شود نتوانند، برو جای بنشینند و از دیدن اثر هنری لذت ببرند. اما من هم مانند هر کارگردان دیگری دوست دارم که سالن نمایشم پر از مخاطبان باشد و طبیعتاً دوست دارم که بیایند و کار را ببینند. می‌گویم که بیایم روی خودمان کمی بیشتر کار کنیم تا قدر یکدیگر را بیشتر بدانیم و بیشتر با هم سازگار باشیم چرا که این تنهایی در جامعه ماشیوع پیدا می‌کند.